فصل‌نامه علمی پژوهش‌نامهٔ تاریخ اسلام
سـال نهم، شماره سی و چهارم، بهار ۱۳۹۸
مقاله پژوهشی، صفحات ۵ – ۲۷

رویکرد انتقادی به ادوار تمدن اسلامی در نگره نویسندگان امروز ایران

سید علیرضا واسعی[۱]

چکیده

تمدن اسلامی به مثابه یک واقعیت و دارای هویت استقلالی (تمدن به مثابه حقیقت) یا امری اعتباری برآمده از نوع زیست اجتماعی مسلمانان (تمدن به مثابه یک وضعیت)، از مسائل پر چالش و قابل تأمل تمدن‌پژوهی است. از مباحث معطوف به تمـدن اسـلامی، سیر تاریخی یا دوره‌های حیاتی آن است. برخی آن را در گذر تاریخ بررسیده‌اند و عده‌ای برای آن الگویی حیاتمند قائل شده و مراحلی چون تکون و پیـدایی، رشـد، گسـترش و شکوفایی، ایستایی و رکود و نیز انحطاط یا افول برشـمرده‌انـد، هـر چنـد در خصـوص زمان‌بندی مراحل یا ترتیب تاریخی آن هم‌نظـر نیسـتند. نقطـه مشـترک همـه اینـان، پذیرش شکوفایی آن در قرن چهارم هجری است. مقاله حاضر با رهیافتی انتقادی و بـه روش مقایسه‌ای، به این پرسش محوری پاسخ می‌دهـد کـه نگـره‌هـای ابـراز شـده در خصوص ادوار تمدن اسلامی، از چه مزایا و مشکلاتی برخوردار است؟ رهـاورد پـژوهش آن است که بیشتر دیدگاه‌های موجود، به سـبب داشـتن ابهـام‌هـا و اخـتلاط مرزهـای مفهومی، عدم تعیین شاخص، نامشخص بودن مبادی تاریخی و نیز کاستی‌های نظـری به ویژه در هم‌آمیزی مرز وجود حقیقی یا اعتباری تمدن، از استحکام علمی قابل دفاعی برخوردار نبوده و طبعاً نیازمند بازنگری جدی و اساسی هستند. از منظر این مقاله اساسـاً برای تمدن اسلامی نمی‌توان سیری حیاتی شناسایی کرد، بلکه باید آن را در دوره‌هـای مختلف و در سرزمین‌های مختلف بررسی کرد، بی آنکه بتوان الگویی تغییر ناپذیر برای آن نشان داد.

کلیدواژه‌ها: ادوار تمدن اسلامی، تمدن اسلامی، رویکرد انتقـادی، رنسـانس اسـلامی، فرهنگ اسلامی.

---

۱. دانشیار گروه هنر و تمدن اسلامی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. a.vasei@isca.ac.ir
تاریخ دریافت: ۹۸/۰۳/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۵/۲۷

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

درآمد

از دو منظر می‌توان به مقوله تمدن اسلامی نظر کرد؛ یکی از منظر هستی‌شناسی، به این معنا که اساساً تمدن اسلامی چیست و بر چه چیزی اطلاق می‌شود؟ آیا تمدن اسلامی ـ ودر سطح کلان‌تر، تمدن- واقعیتی مستقل از دیگر دستاوردهای بشری و دارای «هویتی ملموس و محسوس یا اصالت وجود فلسفی» است یا صرفاً مفهومی اعتباری و برگرفته از نوع زیست آدمیان در یک جامعه و در مبحث مورد نظر، «وضعیتی از زندگی مسلمانان» و طبعاً «امری انتزاعی» است و با فرض دوم، آیا مقوله‌ای تدبیرپذیر و برنامه‌مند است یا فرآیندی است که در گذر زمان پدید می‌آید؟[1] بررسی این مقوله مهم (رویکرد آنتولوژیک[2])، خود مجال فراخ و مستقلی می‌طلبد تا مبتنی بر روش خاصی، دیدگاه‌های قابل طرح آن بررسی و کاویده شود. اما مفروض‌انگاری تمدن به مثابه امری پژوهیدنی، در دایره مجادلات علمی و در ساحت فهم و شناخت پژوهندگان حوزه تمدنی، حوزه دیگری از مطالعات (رویکرد اپیستمولوژیک[3]) را شکل می‌دهد. آنان درباره تمدن چه دیدگاه‌ها و نظراتی داشته و آیا نگره‌های آنان مبتنی بر روش و اصول قابل دفاع است یا خیر و در هر صورت از چه طریقی به آن نظرات رسیده‌اند؟

یکی از سرفصل‌های تأمل برانگیز در حوزه مطالعات معرفت‌شناسی، سیر حیاتی یا ادوار تمدن اسلامی است که در دهه‌های اخیر، مایه تأملات و دغدغه محققان شده‌است. مهمترین انگیزه ورود آنان به این مقوله وضعیت کنونی مسلمانان یا جایگاه تمدنی آنان بود که با ذهنیت‌های دینی و نیز تاریخی ناسازگار می‌نمود. از نظر دینی، اسلام برترین و کارآمدترین دین و از نظر تاریخی نیز دردوره‌هایی چنین بوده‌است، اما از قرن‌ها پیش در مقام تحقق خارجی از چنین نقشی فاصله گرفته و پای در مسیر دیگری نهاده است. نگاهی به جهان اسلام و زندگی مسلمانان در دوره‌های طولانی، آشکارا از نوعی گسست سیاسی اجتماعی و نابسامانی فرهنگی و زیستی خبر می‌دهد، به ویژه در مقیاس جوامع پیشرفته، تا حدی غیرتوانمند و عقب افتاده شمرده می‌شود. این مسئله به طور طبیعی، اذهان بسیاری را به خود مشغول ساخته که به راستی چرا

۱. توین‌بی تمدن را حرکت می‌داند نه یک وضع، سفر می داند نه یک بندر (رک: تمدن در بوته آزمایش، ۵۹).

2. Ontology

3. Epistemology

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

مسلمانان در چنین جایگاهی قرار گرفته و چه علل و عواملی موجب آن شده‌است.

در مواجهه با دغدغه پیش گفته، دو دسته نظریه پدید آمد. دسته‌ای از منظر تاریخی و جامعه‌شناسی سیاسی و دسته‌ای دیگر از منظر تمدنی به آن نگریسته و کوشیدند تا سیر تاریخی پدید آمده را در قالب الگویی فهم‌پذیر عرضه نمایند. اینان آگاهانه یا بی‌توجه به جوانب رویکرد خویش، به فلسفه تاریخ پناه برده و از سنت حاکم بر تمدن‌ها سخن به میان آورده و تابع آن مراحلی را برای تمدن اسلامی برشمردند، بی آنکه رسماً از وجود حقیقی تمدن، سخن به میان آورند. این مقاله با نگاهی انتقادی به پاره‌ای از دیدگاه‌های موجود در ایران، می‌کوشد تا با طرح و سنجش اعتبار آنها، کاستی‌های احتمالی و مزایای آنها را مورد مداقه قرار داده و دیدگاه مختار را برگزیند.

درباره بررسی ادوارِبندی تمدن اسلامی کار پژوهشی خاصی انجام نشده‌است. علی بیات (۱۳۹۳ش) در مقاله «بایسته دوره بندی تمدن اسلامی»، تا حدی به این موضوع پرداخته است. مقاله حاضر با نگاهی انتقادی از آن استفاده کرده است.

ادوار تمدن اسلامی در نگره نویسندگان ایرانی

از منظر نویسندگان کنونی ایران، تمدن اسلامی در گذر تاریخ فراز و فرود بسیاری داشت. دسته‌ای از آنان به معرفی دوره‌های آن پرداخته (نجفی، ۱۲۹-۱۴۹) و عموماً بر آنند که تمدن اسلامی، به مثابه یک واقعیت حیاتمند، در دوره‌ای از تاریخ سر برآورد، به آهستگی از اقتدار و شکوفایی بی‌بدیلی بهره یافت و سپس به دلایلی درونی و بیرونی دچار توقف یا افول شد و دوباره در پی یافتن جانی است تا خودی نشان دهد و حیاتی مجدد بیابد. بر همین اساس، اینان به طراحی دوره‌هایی پرداختند، هر چند در هستی‌شناسی آن نپرداخته و صرفاً به تعریف مفهوم‌شناسانه آن بسنده کرده‌اند.

۱. رویکردی عمومی

در خصوص ادوار یا مراحل تمدن اسلامی، در کتاب *فرهنگ و تمدن اسلامی* آمده است بررسی تاریخ اسلام نشانگر مسیر مضبوط و مراحل دقیق فرهنگ و تمدن اسلامی است که بر پایه منطقی قابل درک و بیان شدنی شکل گرفته که احتمالاً تبلور همان فلسفه تاریخ است. این تاریخ تکرار می‌شود و اگر منحنی آن را رسم کنیم، شاید در

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

چند سده و چند هزاره به نقاط مشابه و تقریباً قابل انطباق برسیم. سپس مؤلفان[1] عناوین اصلی مراحل تمدن اسلامی را چنین طراحی کرده‌اند:

مرحلـه اول: عصـر دعـوت یـا آغـاز حرکـت تـاریخ و فرهنـگ تمـدن اسـلامی (۱۳ سال بعثت)

مرحله دوم: عصر تشکیل حکومت اسلامی در یثرب و پایه‌گـذاری نمـادین مـدنیت اسلامی (۱۰ساله مدنی پیامبر)

مرحله سوم: عصر گسترش اسلام که خود شامل دو بخش است: انتشار دیـن اسـلام در جزیرةالعرب و گسترش آن در جهان متمدن آن روزگار، شامل بـین‌النهـرین، ایـران، روم، مصر، حبشه، هند، ماوراءالنهر، چین و ماچین، شـمال آفریقـا و سـرانجام جنـوب اروپا (سده‌های اول و دوم هجری)

مرحله چهارم: عصر مجاور شدن فرهنگ و تمدن نوپای اسلامی با تمدن‌هـای کهـن جهان و کوشش برای شناخت و انتقال آن تمدن‌ها به حـوزه تمـدن اسـلامی از طریـق ترجمه، تأسیس کتابخانه‌ها، مدارس و جذب مغزهای متفکر به مراکز علمی و آموزشـی جهان اسلام (سده‌های دوم تا چهارم هجری)

مرحله پنجم: عصر خودجوشی تمدن اسلامی (سده سوم تا پنجم)

مرحله ششم: عصر شکوفایی فرهنگ عمیق اسلامی و ادبیـات عرفـانی (آغـاز سـده چهارم و اوج آن در قرن هفت)

مرحله هفتم: عصر هنر و معماری (نهـم تـا دوازدهـم: عصـر صـفویان، عثمانیـان و گورکانیان هند)

مرحله هشتم: عصر رکود تمدن اسلامی یا عصری که صلیبیان و مغولان با قساوت‌ها و بی‌رحمی‌های بی‌سابقه‌شان روح ناامیدی را در فرهنگ اسلامی دمیـده و بـا تخریـب شهرها، اساس مدنیت مسلمانان را متزلزل کردند (قرن هشتم و نیمه اول سده نهم، با دو حمله صلیبیان و مغولان)

مرحله نهم: خیزش مجدد جهان اسلام، با مجاهدت صلاح الدین ایوبی و ممالیک در برابر صلیبیان و مغولان و با همت دانشمندان ایرانی

۱ . در چاپ اول کتاب در سال ۱۳۸۳ش، این اثر محصول کار جمعی و زیر نظر علی اکبر ولایتی معرفی شده‌بود.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

مرحله دهم: هجوم استعمار و آغاز دومین دوره رکـود یـا عصـر اسـتحاله فرهنگـی مسلمانان (سده پانزدهم میلادی).

در ادامه از تداوم سیر تمدن اسلامی پس از آن سخن به میان آمده که آغـازی بـرای پایان دوران رکود و خمودی است و خود دارای چهار مرحله: مرحله بیداری اسـلامی، تشکیل حکومت اسلامی، گسترش اسلام و تجدید بنای فرهنگ و تمدن اسلامی اسـت که در سایه بیداری و خیزش مسلمانان در حال بازسازی خویش است. نویسندگان این کتاب با دقت در سیر تاریخی منحنی تمدن، نتیجه‌گیری کردند که یک بار دیگـر شـاهد قدرت‌گیری و اعتلای مسلمانان و فرهنگ و تمـدن اسـلامی در آینـده نـه چنـدان دور خواهیم بود، ان‌شاءالله (ولایتی، ۱۲ – ۱۶). و نمودار زیر را برای روشن‌سـازی مـدعای کتاب طراحی کرده‌اند.

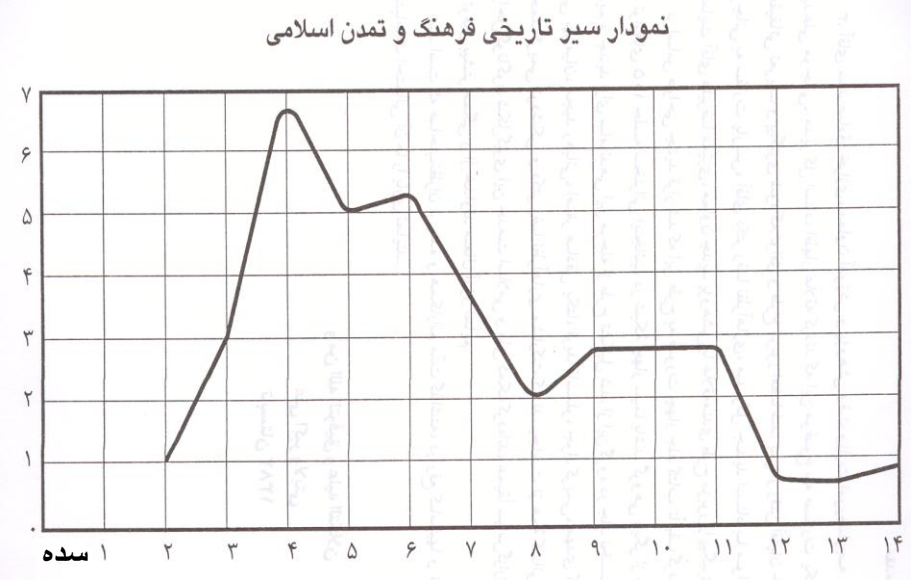

این قلم بی آنکه بخواهد به نقد ریزکاوانه رویکرد کتاب بپردازد، ذکـر چنـد نکتـه را لازم می‌داند: اول. مراد از فرهنگ و تمدن اسلامی چیست؟ دوم. با چـه شـاخص‌هـایی منحنی سیر طراحی شده است؟ سوم. چگونه این سیر و مسیر بر صاحب نظران محتـرم مکشوف شده‌است؟ چهارم. سیر منطقی و مضـبوطی ادعـا شـده بـر اسـاس کـدام داده تاریخی استوار است که برای نویسندگان قابل درک تلقی شده‌است؟ و در پایـان خلـط

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

میان فلسفه تاریخ و تمدن است که برای متخصص حوزه تمدن و فلسفه محل تأمل جدی است. البته این پرسش‌ها جدای از خلط ادوار در یکدیگر، هم‌پوشانی‌های فراوان و غیر اصولی نیز دارد که حاکی از عدم تأمل و دقت یا عدم تخصص نویسندگان است. عنوان دوره‌ها منطق روشنی ندارد، مثلاً عصر خودجوشی اسلام یا دوره شکوفایی فرهنگ یا عصر هنر چه نسبتی با مفاهیم تمدنی داشته و چگونه در یک مسیر طولی قرار می‌گیرند.

البته کتاب کوشیده تا برای القای مراد خویش تعریفی از تمدن و فرهنگ ارائه دهد، لذا پس از ذکر تعریف‌های دیگران، در یک جمع‌بندی کلی، تمدن را حاصل تعالی فرهنگی و پذیرش نظم اجتماعی، خروج از بادیه‌نشینی و گام نهادن در شاهراه نهادینه شدن امور اجتماعی یا به قول ابن خلدون عمران یافتن، دانسته است (ولایتی، ۱/ ۲۲). روشن است از این عبارات تصوری از مفهوم تمدن و شاخص‌های اندازه‌پذیر آن در ذهن مخاطب شکل نمی‌گیرد، ازین رو آنچه در ادامه و ذیل عناوین «عوامل مؤثر در زایش و اعتلای تمدن‌ها» (همان، ٢٤-٢٦) و «علل و عوامل انحطاط و زوال تمدن‌ها یا عوامل مؤثر در میرایی و فرسایش تمدن‌ها» آمده (همان، ۲۸-۲۹)، بیش از روشنگری، ابهام افزاست.

۲. محوریت امر دینی

کتاب دیگری که با عنوان *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*[1] انتشار یافته، ادوار تمدن اسلامی را در دو جا به دو گونه ترسیم کرده‌است: در آغاز نوشتار و در بیان ساختار کتاب، پس از توصیف تمدن اسلامی به عنوان پدیده‌ای خارق‌العاده، شگفتی برانگیز و ایدئولوژیک با مجموعه‌ای از ساخته‌های معنوی و مادی، آداب و رسوم مشخص، سنن و معارف و علوم و فنون معین و مشترک که در همه وسعت ارضی تمدن اسلامی یکسان می‌نمود، فرآیند شکل‌گیری تا اضمحلال آن را چنین بیان می‌کند: نقطه آغازین آن به مدینه منوره (سال ۱-۱۱) باز می‌گردد و سپس عصر فتوحات (سال ۱۱-۱۳۲) را در برگرفته و ادوار میانی به دوره اموی (سال ٤١- ۱۳۲) و ابتدای عصر عباسیان (سال

۱ . به قلم فاطمه جان احمدی که در سال ۱۳۸٦ منتشر شده‌است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

۱۳۲–۱٤۸) کشیده می‌شود. اوج این تمدن در فرصت زمانی مورد نظر به دوره دوم عباسی (سال ۱٤۸– ۲۱۸) می‌رسد و انحطاط تدریجی آن از این عصر آغاز و به سال ٦٥٦ (سال حمله مغولان و اضمحلال وحدت سیاسی جهان اسلام) ختم می‌گردد. هر چند با رشد استقلال نسبی سرزمین‌های تحت سلطه حکومت اسلامی، به ویژه در مغرب زمین و بعدها مشرق اسلامی تمدن‌های منطقه‌ای و محلی شکل خود را باز یافتند و رفته رفته در تاریخ جهان اسلام جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص دادند (جان احمدی، ١٦–١٧).

نویسنده به این گونه اراده خود از تمدن اسلامی و سیر آن را بیان می‌دارد، هر چند به آسانی نمی‌توان واحد مطالعاتی یا موضوع کانونی بحث ایشان و نیز مقاطعی که برای ادوار تمدن ذکر شده را فهم کرد. همچنین روشن نیست که اگر از ربع اول نیمه اول قرن سوم هجری، انحطاط تدریجی تمدن اسلامی آغاز شده‌است، پس چه زمانی این تمدن دارای شکوه و عظمت مؤثر بر دیگر جهانیان بوده‌است، همچنین اطلاق دوره دوم عباسی بر سال‌های میان ۱٤۸ تا ۲۱۸، بر چه مبنا و منطقی است؟ شاید همین ابهامات موجب شد تا نویسنده خود در بخش دوم اثر، تصویری دیگر از سیر تمدن اسلامی ارائه دهد: یک. عصر نبوی (سال ۱ تا ۱۰[1] هجری)؛ دو. عصر خلفای راشدین (سال ۱۱ تا ٤۱ هجری)؛ سه. عصر خلفای اموی – شاخه سفیانی و مروانی– (سال ٤۱ تا ۱۳۲ هجری)؛ چهار. عصر خلفای عباسی (سال ۱۳۲ تا ٦٥٦ هجری – سال سقوط بغداد به دست مغولان). وی در ادامه اشاره می‌کند که همه مورخان و محققان، آغاز تمدن اسلامی را هجرت پیامبر اکرمﷺ به یثرب (مدینةالنبی) می‌دانند. دلیل این آغاز را برنامه عملی پیامبر اکرمﷺ در تشکیل حکومت مبتنی بر آموزه‌های قرآنی دانسته‌اند که دوره اوج این تمدن تا پایان قرن چهارم هجری است. پس از استقلال حکومت‌های مختلف در غرب و شرق جهان اسلام، پراکندگی فرهنگی سرعت بیشتری یافت، اما روح حاکم بر جهان اسلام که مرزی نمی‌شناخت، بر همه آن سیطره داشت و تا قرن‌ها بعد در سرزمین حجاز، شام، بین النهرین، ایران، مصر، مغرب، اندلس و حتی سند و هند

۱ . سال یازده هجری شاید مراد باشد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

گسترده شد. این گستردگی سرزمین‌های اسلامی با سیطره معنوی خلافت عباسیان به وحدتی سیاسی نائل آمده‌بود. حمله مغولان در سال ٦٥٦ هجری طومار خلافت عباسیان را در هم پیچید و منجر به تجزیه سرزمین اسلامی شد. از این پس آهنگ انحطاط تمدن اسلامی نواختن گرفت و رفته رفته در محدوده‌های خاص جغرافیایی منحصر شد (جان احمدی، ٥٤).

بدین‌گونه نویسنده دوره‌بندی دیگری از تمدن اسلامی ارائه می‌کند که تا قرن هفتم هجری را پوشش می‌دهد و به زعم ایشان، پس از آن انحطاط تمدنی پیش می‌آید، هر چند در جایی دیگر می‌نویسد: تمدن اسلامی پس از یک دوره نمایش اقتدار و دوران طلایی، از قرن چهارم هجری (دهم میلادی) به بعد از حرکت بازماند و هم چون سایر تمدن‌ها در سراشیبی انحطاط قرار گرفت، اگرچه این اضمحلال هنوز به منزله نیستی نبود، بلکه اصل دیانت اسلام در طول زمان همچنان اعتبار و عظمت خود را حفظ کرد و در قالب‌های مختلف تمدنی تجلی یافت (جان احمدی، ٢٣٣). او در صفحه دیگر و در بحث علل انحطاط تمدن اسلامی، به مقوله نظام خلافتی، که انحرافی از اسلام راستین و نادیده انگاشتن حق الهی و عدول از شایسته سالاری بود و نیز روی کار آمدن خلیفگان کم مایه و بی‌تدبیر اموی و عباسی اشاره می‌کند (همان، ٢٣٤) که اساساً چیستی تمدن اسلامی و سیر حرکت آن را در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد.

آنچه در این کتاب به چشم می‌خورد، نبود معنای مشخص برای تمدن و نیز عدم تمایز میان تاریخ، اسلام و فرهنگ با تمدن، و همچنین نداشتن معیاری مشخص برای شناسایی فرایند تمدن و نیز عدم ثبات رویکردی در تبیین دوره‌های تمدنی است. البته این که آیا چنین تصویری از تمدن اسلامی و رویکرد اتخاذی، با واقعیت‌های تاریخ اسلام سازگار است یا نه، خود بحث دیگری است.

٣. تعامل با جوامع دیگر

علاوه‌بر دو دیدگاه پیشین، دیدگاهی مبنی بر شناسایی ادوار تمدن اسلامی در تعامل با سرزمین‌های دیگر ابراز شده‌است[1] که مراحل گسترش و اشاعه تمدن اسلامی را به

١. *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام* (ویژه علوم پزشکی) اثر دمیرچی نیز به مانند دو کتاب پیشین از سوی نهاد

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

صورت ابتر در سه دوره تاریخی آورده است: انتشار دین اسلام در جزیرةالعرب و گسترش آن در جهان متمدن آن عصر (سده‌های اول و دوم هجری)؛ مجاورت فرهنگ و تمدن نوپای اسلامی با تمدن‌های کهن جهان و سعی در شناخت و انتقال آن تمدن‌ها به حوزه تمدن اسلامی (از سده دوم تا سده‌های سوم و چهارم هجری). نویسنده این انتقال را از طرق: الف) ترجمه ب) تأسیس کتابخانه‌ها و مدارس و انتقال کتاب‌ها از حوزه‌های تمدنی مجاور به حوزه تمدن اسلامی پ) انتقال دانشمندان و به تعبیر امروز جذب مغزهای متفکر به مراکز علمی و آموزشی جهان اسلام می‌داند و می‌نویسد: عصر طلایی تمدن اسلامی که به حق باید آن را عصر شکوفایی فرهنگ عمیق اسلامی و ادبیات عرفانی نامید، از سده سوم تا سده پنجم هجری بود (دمیرچی، ۳۲-۳۳). این رویکرد با ضعف‌ها و کاستی‌های بسیاری روبرو است که از مجال نوشتار خارج است.

این سه نوشته از آن حیث مورد بررسی قرار گرفتند که به عنوان درسنامه یا دست‌نامه تدریس، از سوی نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها به مجامع دانشگاهی راه یافته و به طور طبیعی طیف وسیعی از دانشجویان با آن سر و کار یافته‌اند و چه بسا منشأ تلقی‌های ناصحیحی شده‌اند. واقعیت آن است که چنین مباحثی، پایه‌های فکری و نوع نگرش مجامع علمی به دیانت و تمدن اسلامی را سامان‌دهی کرده و اثراتی بر جای می‌نهند.

٤. منظر سیاسی و نظامی

مبحث ادوار تمدن اسلامی با ذکر اقوال مختلف اندکی به درازا کشید، اما برای نشان دادن ضرورت ورود به این مقوله جز با عنایت به آن دیدگاه‌ها میسور نبود. پدیداری یک تمدن لزوماً با شکل‌گیری یک حکومت مقارن نیست. چه بسا تمدنی در فرایند زمانی طولانی شکل بگیرد، بی‌آنکه بتوان آن را بر حکومت‌ها منطبق دانست. بر این اساس جعفریان، به بیان اجمالی ادوار تمدن اسلامی می‌پردازد و آن را در ذیل چند دوره شناسایی می‌کند:

الف: دوران شکل‌گیری و نضج تمدن اسلامی (قرن اول و دوم هجری / هفتم و

نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها به عنوان کتاب درسی یا کمک درسی نوشته شده‌است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

هشتم میلادی) که با تأسیس دولت نبوی در مدینه آغاز شد و با فتوحات و گسترش آن به حوزه‌های دیگر که خود لایه‌های تمدنی کهنی داشتند، تداوم یافت. این دوره به زعم نویسنده، دوره زمینه‌سازی و نضج‌گیری تمدن اسلامی بود؛ تمدنی میان عصر بدوی و عصر شهرنشینی پیشرفته، که در قرن سوم پدید می‌آید.

ب: دوران حرکت و پیشرفت (قرن سوم هجری/ نهم میلادی) که پس از خروج دیگر اقوام از شوک ناشی از سیطره مسلمانان و آشنایی با نظم نوین جهان اسلام که نوعی هم سان سازی اقوام مختلف در پرتو تعالیم اسلامی بود، شکل گرفت و به دنبال آن بسیاری از اقوام، آیین‌های کهن خود را کنار گذاشتند و داخل اسلام شدند.

ج: دوران اوج تمدن اسلامی (قرن چهارم تا اوائل هفتم هجری/ دهم ـ سیزدهم میلادی) که عالم اسلام بهترین دوران خود را، به رغم جنگ‌های داخلی و خارجی و به خصوص جنگ‌های صلیبی، سپری کرد. بسیاری از آثار تمدنی ـ علمی و نیز ظهور برترین چهره‌های علمی مانند ابن‌سینا و بیرونی، و نوشته شدن بهترین آثار اسلامی در زمینه‌های مختلف دینی، فلسفی، پزشکی، ریاضی، نجومی، جغرافی و تاریخ و بسیاری از رشته‌های علمی دیگر، در این دو قرن بود و از اواخر قرن ششم و سپس اوایل قرن هفتم، به آرامی نشانه‌های رکود تمدن اسلامی پدیدار می‌شود.

د: دوران توقف و رکود (قرن هفتم ـ دهم هجری/سیزدهم ـ شانزدهم میلادی) که با جنگ‌های داخلی، ظهور تصوف و عدم باز شدن درهای تازه ترقی علمی به روی مسلمانان، سبب درجا زدن آنان شد. خراسان از مراکز مهم تغذیه تمدن اسلامی، در دوره غُزها، در میانه قرن ششم و در اواخر دوران سنجر سلجوقی، نابود شد.

هـ: دوران تجدید (دهم تا دوازدهم هجری/ شانزدهم ـ هیجدهم میلادی) که با عصر عثمانی و صفوی از یک طرف و ظهور و دوام دولت مغولی هند در دهلی از طرف دیگر، شکل گرفت. اندکی از این تجدید حیات، مربوط به دوره اخیر تیموری در هرات بود که بقایای آن به دولت صفوی و عثمانی انتقال یافت. این که در این دوره یکباره سه دولت اسلامی قد برافراشتند باید برای آن یک عامل فرامنطقه‌ای جستجو کرد.

و: دوران دیگر انحطاط (قرن سیزدهم و چهاردهم هجری/ نوزدهم تا بیستم میلادی) که با تضعیف و نابودی دولت عثمانی و صفوی ـ قاجاری و نیز دولت مغولی هند

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

همراه بود. در این دوره جهان اسلام با دشمن جدیدی مواجه و گرفتار تحولی اساسی شد. رسوخ تمدن غرب، سبب از هم گسیختگی در تمدن اسلامی شد که پدید آمدن نسل جدید و قدیم یکی از عوارض بسیار مهم آن بود.

ز: انقلاب اسلامی ایران که عصر بازگشت جهان اسلام به صورت جدی به صحنه سیاست جهانی بود (جعفریان، ٦-١٠).

در این دوره‌بندی، اشراف نویسنده بر دوره‌های تاریخی قابل توجه است، اما چون در نگاه به تمدن، نه تعریفی از آن ارائه کرده، نه شاخص تعریف شده‌ای دارد، نیازمند بازخوانی و تأمل مجدد است.

گذشته از دیدگاه‌های پیش گفته، نگره‌ای با مرکزیت سیاسی دینی نیز دیده می‌شود که بر اساس آن تمدن اسلامی را به چهار دوره تقسیم کرده‌است:

دوره اول (مدینةالنبی)، خود شامل سه مرحله است: مرحله تکوین، شکوفایی و اصالت تمدن اسلامی (از سال یکم هجری تا وفات پیامبر ﷺ؛ مرحله تقلید و انحراف که به رغم دنبال کردن سیره و سنت نبوی، با انتصاب معاویه به امارت شام، تلخ‌ترین نتایج را برای جامعه اسلامی به بار آورد (سال دهم تا سی و ششم هجری)؛ مرحله تبعید اصالت که با انتقال اجباری خلافت علی علیه‌السلام از مدینه به کوفه پدید آمد و گویی حکومتی در تبعید شکل گرفت، چرا که جامعه یارای کشیدن بار اصالت علی علیه‌السلام را نداشت. علی علیه‌السلام، خلیفه‌ای که مقر خلافتش بی یار و یاور بود و در سال چهلم هجری، با شهادت به فوز مطلوب خویش رسید.

دوره دوم (شام)، با انتقال خلافت به حوزه امپراطوری روم و مرکزیت شام رخ نمود. به اعتراف شخص خلیفه امپراطوری روم الگوی خلافت اسلامی شد. جنگ‌های داخلی و تشعب و تفرق در جامعه اسلامی آغاز شد. به گمان نویسنده، بزرگترین فاجعه تاریخ اسلام (واقعه کربلا) در این دوره روی داد و کارنامه بدی برای خاندان امیه به یادگار گذاشت.

دوره سوم (بغداد)، با سقوط امویان در سال ١٣٢ و روی کار آمدن عباسیان تا ٦٥٦ هجری ادامه یافت. این دوره با نفوذ اشراف و زمین‌داران ایرانی در دستگاه خلافت، شاهنشاهی ساسانی الگوی خلافت اسلامی قرار گرفت و جز در مقاطعی کوتاه، تنها

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

اسمی و ظاهری از اسلام در میان بود.

دوره چهارم (از ٦٥٦ تا کنون)، که با سقوط خلافت عباسی به دست مغولان آغاز شد و تا به امروز ادامه پیدا کرد، هر چند دو دولت عثمانی و صفوی با داعیه اسلامی، هر یک برای خود مشروعیتی دینی جستجو می‌کردند. غیر از این دو حکومت، پس از فروپاشی دولت عثمانی، مدتی حکومت آل‌سعود در عربستان مدعی رهبری جهان اسلام بود (مهیمنی، ۲۷۸-۲۷۹).

۵. متغیرهای فرهنگی

این دوره‌بندی پس از نقد دیدگاه‌های دیگران ارائه شده و طراح آن کوشیده است تا ضعف‌ها و کاستی‌های موجود را برطرف ساخته و تصویر منطقی‌تر و پاسخ‌گوتری فرا پیش نهد (بیات، ۱۱-۳٤). رویکرد و تبیین عالمانه ایشان در باب ضرورت دوره‌بندی و نیز بررسی دیدگاه‌های دیگران همچنین تلاش ایشان برای ارائه الگوی متفاوتی مبتنی بر متغیرهای چندگانه، ستودنی است. او با طرح تمدن در بستر فرهنگی فراز و فرود آن را به زمینه‌های آن ارجاع داده و تمدن را در هفت مرحله شناسایی می‌کند: ۱. دوره تأسیس و پی‌ریزی (دوره ۲۳ سال پیامبر)، ۲. دوره گسترش جغرافیایی تمدن اسلامی (از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا اوایل سده دوم)، ۳. دوره اخذ و اقتباس دستاوردهای فرهنگی و تمدنی دیگر اقوام (اوایل سده دوم تا اوایل سده چهارم)، ٤. دوره خلاقیت و نوآوری فرهنگ و تمدن اسلامی (اوایل سده چهارم تا اوایل سده ششم)، ٥. دوره ضعف و رکود فرهنگ و تمدن اسلامی (سده ششم تا میانه سده چهاردهم)، ٦. دوره زوال تمدن اسلامی و سلطه فرهنگ و تمدن غربی (میانه سده چهاردهم تا اواخر همان سده)، ۷. دوره تجدید و بازآفرینی تمدن اسلامی (از اوایل سده پانزدهم تا کنون).

بیات برای تبیین این دوره‌بندی، ابتدا به بیان متغیرها پرداخته و اصل تمدن اسلامی را به عنوان متغیر وابسته و اسلام اولیه (قرآن و سنت نبوی) را به عنوان متغیر اصلی ذاتی، متخصصان دینی و ائمه علیهم السلام را عنوان متغیر اصلی عرضی، بسترهای اجتماعی را به عنوان متغیر زمینه‌ای و بیگانه‌ها را به عنوان متغیر مداخله‌گر شناسانده و بر این اساس، ادوار مختلف را معرفی کرده و نشان داده‌است مثلاً دوره تأسیس و پی‌ریزی، چگونه از متغیرها اثر پذیرفته و دیگر دوره‌ها چگونه.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

با چشم‌پوشی از خلطی که در این دوره‌بندی میان دوره‌های تاریخی با دوره‌های تمدنی شده، چند نکته در حاشیه آن قابل ذکر است: نویسنده که عدم ارائه شاخص را در دیدگاه‌های دیگران به نقد کشیده، خود نیز با همان مشکل روبرو است، چون مشخص نمی‌کند شاخص اصلی وی برای شناسایی دوره‌ها چیست و بر چه اساس و معیاری یک دوره با عنوان دوره تأسیس ذکر می‌شود و دوره دیگر با عنوان دوره گسترش؛ جز آن که گفته شود مراد ایشان اقتدار سیاسی یا حکومت اسلامی است و این همان چیزی است که ایشان از آن گریز داشت. دیگر آن که مطالعه و مدعای ایشان، بی‌گمان در حوزه مطالعات تاریخی جای می‌گیرد و در تاریخ، ارائهِ مبادیِ پدیده محورِ زمان‌مند امری بدیهی و ضروری است که در نوشته دیده نمی‌شود، سه دیگر آن که متغیرهای ذکر شده صرفاً عبارت‌هایی غیر مؤثر بوده که برای توضیح هر دوره و تقریباً در همه دوره‌ها مشابه هم آمده، ولی هیچ تبیینی از اصل ادعایی که برای دوره شده ارائه نمی‌دهد، ضمن این که در دوره‌هایی هیچگونه کارایی ندارد. به ویژه در دوره هفتم، تنها یک متغیر در راستای تجدید است و دو متغیر دیگر به مقوله زوال اشاره داد. چهارم آن که مشخص نیست رابطه میان فرهنگ و تمدن چیست، به همین جهت در دوره‌هایی هر دو در کنار هم قرار گرفتند و در بعضی از دوره‌ها چنین نیست و حتی در دوره ششم نویسنده به صراحت از تفکیک آن دو سخن به میان می‌آورد، هر چند خود در همان بخش، فرهنگ را در کنار تمدن قرار می‌دهد و این اختلاط مفاهیم از چالش‌های مهم آثار تمدن‌پژوهانه است. پنجم آن که نویسنده به روش علمی که وی را به چنین دیدگاهی رسانده اشاره نمی‌کند.

افزون بر اینها از رویکرد ایدئولوژیک نویسنده نمی‌توان چشم‌پوشی کرد. نوشته نه تنها در بزرگنمایی نقش شیعه کوشیده، بلکه به گونه‌ای پیش رفته که گویی دیگر مسلمانان در تمدن اسلامی نقشی نداشته‌اند. همچنین ایشان برای دوره پنجم که به زعمشان دوره ضعف و رکود فرهنگ و تمدن اسلامی است، از الغای خلافت در ترکیه و نهضت مشروطه و فروپاشی دولت قاجار در ایران یاد می‌کند، که مبنای مشخصی برای آنها، به ویژه مقوله مشروطیت که آغاز تحولی تمدنی بود، نمی‌توان یافت. وی در طرح دوره هفتم که آن را دوره تجدید و بازآفرینی تمدن اسلامی نام داده، اولاً از

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

فرهنگ سخنی به میان نمی‌آورد، در حالی که در دوره‌های پیشین از ضعف و زوال آن یاد شده‌بود و ثانیاً آغازگر این دوره را سید جمال الدین اسدآبادی می‌داند که بیش از آن که وجه تمدنی داشته باشد، وجه فرهنگی دارد و از آن مهم‌تر، سیدجمال در اوایل سده چهاردهم می‌زیسته که به زعم نویسنده دوره زوال است.

در آخر این که نویسنده دوره بلند پنجم (از اوایل سده ششم تا میانه سده چهاردهم) را به ترکان خردگریزِ بی‌پیشینه فرهنگی و تمدنی پیوند داده که جز ساده‌سازی مسئله نام دیگری بر آن نمی‌توان نهاد. همچنین نظریه ولایت فقیه امام خمینی را به مقوله تمدن ارتباط می‌دهد، بی‌آنکه اساساً مشخص باشد با چه معنایی و چگونه چنین ارتباطی مطرح شده‌است؟ در این که نویسنده همه تمدن اسلامی را با محوریت ایران دیده و در پایان به آن ختم کرده، خود جای تأمل جدی دارد. البته این موارد جدای از نقدهایی است که به روش، ساختار و رویکرد نوشته وارد است.

نقد عمومی بر دیدگاه‌های ادوار تمدن

با اغماض از ذوقی یا غیر علمی بودن برخی از دوره‌بندی‌های فوق، می‌توان دریافت که در پاره‌ای از موارد، مراد نویسندگان از تمدن، چیزی جز دولت‌ها یا حکومت‌ها نبوده و مرحله‌بندی‌ها معطوف به حیات سیاسی، با محوریت حکومت‌ها طراحی شده و این ملاکِ سیاسی بوده که آنان را به داوری کشانده است. برخی دیگر با شاخص علم پیش رفته و بر اساس آن به بیان ادوار پرداخته‌اند، چنان که دسته‌ای با ملاک‌های مذهبی یا دینی و برخی خواسته یا ناخواسته بر سیر تاریخ اسلام عنوان سیر تمدن نهاده‌اند. دیدگاه‌های متفاوت و گاه متناقض بیان شده، بیش از هر چیز ریشه در ابهام هستی‌شناسانه و مفهوم‌شناسانه تمدن و از آن مهمتر، شاخص‌های آن دارد و تا زمانی که توافقی بر سر آن حاصل نشود یا نویسندگان اراده خویش از آن را به صورت مشخص و قابل شناسایی بیان نکنند، امکان ارزیابی درست دیدگاه‌ها میسر نخواهد شد. با همه اینها، علاوه بر نقدهای خُردی که ذیل دیدگاه‌ها به اجمال بیان شد، چند نکته کلان نیز باید مد نظر قرار گیرد:

۱. کاربرد واژه‌ای منعطف و تا حدی مبهم؛ بررسی ادواری تمدن بدین معنا که تمدن به مثابه یک حقیقت، دارای دوره‌های حیاتی متمایز از هم و قابل شناسایی باشد، بیشتر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

از سوی نویسندگان داخلی و متأثر از رویکرد فلسفه نظری تاریخ و تا حدی بومی است و چنین رویکردی را به عنوان امری رایج نمی‌توان مشاهده کرد. البته روشن است مطالعه تمدن‌ها بر اساس دوره‌های تاریخی یا بررسی آنها در یک دوره خاص، مقوله دیگری است. بر نویسنده پوشیده نیست که بررسی و مطالعه یک تمدن هنگامی میسر می‌شود که در محدوده زمانی و مکانی مشخصی دیده و در همان محدوده به بحث گرفته شود، چنان که دیگر پدیده‌های مربوط به گذشته با چنین تحدیدهایی روبرو هستند. آنچه مورد بررسی قرار می‌گیرد، وضعیت یک تمدن در یک دوره یا تمدن‌ها در ادوار مختلف است، چنان که در تجربه نویسندگان غربی و عربی دیده می‌شود، نه ادوار یک تمدن که امری نامفهوم است.[1]

۲. خلط دو عرصه حقیقت و اعتبار؛ تمدن‌پژوهی در دو رویکرد هستی‌شناسانه متمایز از هم می‌تواند مورد مداقه قرار گیرد. در یک نگره که بر پایه اصالت وجودی و استقلال فلسفی تمدن استوار است، با نگاه فلسفی باید به بحث گرفته و روشن شود مراد از تمدن و ادوار یا مراحل آن چیست و چگونه بررسی می‌شود؟ این مقوله عملاً در حوزه مطالعات فلسفی قرار می‌گیرد، اما در رویکرد دیگر که به مثابه امری اعتباری و برآیند روابط حاکم بر حیات آدمی است – چه آن که امری اندیشیده و برنامه محور باشد یا امری فرایندی و تحصلی– طبعاً مشمول مطالعات تاریخی است (البته در تمدن گذشته)، بنابراین، دو روش کاملاً متمایز را دنبال می‌کنند که در دیدگاه‌های بیان شده مغفول است.

این که تمدن اسلامی در واقع چیست و چه ویژگی‌هایی دارد و اساساً ورای دیگر پدیده‌های ملموس می‌توان برای آن هویتی اصیل و دارای سیر حیاتی دید یا آن که مفهومی اعتباری و انتزاعی و مترتب بر دوره‌های تاریخی است، بحثی آنتولوژیک و خارج از حوزه مطالعات تاریخی است. طبعاً تمدن‌پژوه با مراجعه به متخصصان آن عرصه، تعریفی از آن را مبنا قرار داده و بر پایه آن پیش می‌رود، اما درهم‌آمیزی آن دو، پذیرفتنی نیست. در هر حال آنچه در حوزه تمدن‌پژوهی تبیین و عرضه می‌شود، می‌تواند معروض مطالعات معرفت شناختی شود. چنان که مقاله با این رویکرد پیش

۱. محمد امین مصری در کتاب‌های *فجر الاسلام*، *ضحی الاسلام* و *ظهر الاسلام* با این رویکرد پیش رفته است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

رفته و کوشیده تا نشان دهد آنچه درباره سیر تمدن عنوان شده، در معرض نقد و انتقادهای جدی قرار دارد.

۳. عدم تمایز میان تمدن با دیگر مفاهیم؛ در حیات اجتماعی یا تابع آن، بشر به اموری دست پیدا کرد که در زندگی فردی امکان رسیدن به آنها وجود نداشت. دین، جامعه، فرهنگ، حکومت، پیشرفت یا ترقی[1] که هر یک بیانگر نوع خاصی از رابطه آدمیان با غیر خود و با ساختاری خاص خود است. در این میان تمدن نیز رهاوردی دیگر است و خلط میان آنها، موجبات فهم‌های نادرستی را فراهم می‌سازد. فراز و فرود دین (البته به مثابه متن مقدس، نه ایمان یا باور)، یا ادوار تاریخی یا ساختار و سنت‌های جامعه و نیز آنچه در خصوص پیشرفت یا توسعه علوم مطرح می‌شود بی‌تردید با تمدن تفاوت دارد، همانطور که فرهنگ برابر پاره‌ای از تعاریف و دیدگاه‌ها غیر از تمدن است، بنابراین در بررسی دوره‌های تاریخی تمدن نباید دچار مرزشکنی شد.

تمدن اسلامی در فرایند شدن

تمدن در معنای گسترده و عیار، امری مربوط به روح تمامی ملت است (یوکیشی، ٦٩). تلاشی برای آفریدن جامعه‌ای که کل بشریت بتوانند با هم نوایی در کنار یکدیگر، به منزله اعضایی از یک خانواده کامل و جامع در درون آن زندگی کنند (توین بی، *بررسی تاریخ تمدن*، ٤٨). نوع یا وضعیتی از زندگی اجتماعی آدمیان است که در مسیر زیست بهتر، در گذر زمان پدید آمده و نهادینه شده و فرایندی درراه همزیستی گسترده‌تر است (من دیگری یا دیگری چون من). به تعبیر نوربرت الیاس، متمدن شدن فرایندی درمسیر تعادل است.[2] تمدن، نظمی اجتماعی است که در پرتو آن خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود (دورانت، *مشرق زمین گاهواره تمدن*، ۱/ ۳، ۵). بر این اساس دارای وجودی اعتباری و متخذ از زندگی سیال اجتماعی است نه پدیده‌ای مستقل و عینی یا معروض واقعیتی ملموس یا پروژه‌ای از پیش طراحی شده، و به رغم

۱. مارکی دو کندرسه، در کتاب *طرح نقشه‌ای از پیشرفت‌های روح انسانی*، به سیر منطقی پیشرفت باور دارد و بر است که بشر همچنان به سوی مترقی‌تر شدن پیش می‌رود و این مسیر بی‌بازگشتی است (رک: دورانت، *لذات فلسفه*، ۲۷٦-۲۷۷).

۲. رک. مقاله‌ای با همین عنوان در :https://www.cgie.org.ir/fa/news/129385

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

انسانی بودن، از محاسبه آگاهانه ناشی نمی‌شود و مستقیماً مشمول اراده آدمی قرار نمی‌گیرد (الیاس، ۲۸۵)، چون از ضریب خواست‌ها، نیازها، ضرورت‌ها و به دنبال آنها، تلاش‌ها، برنامه‌ها، کنش و واکنش عقلانی و غیر عقلانی آدمیان در تضارب جامعه، دین، فرهنگ و تاریخ، به اضافه محیط حاصل می‌شود. بنابراین هویتی انتزاعی دارد، چنان که جامعه و حکومت، به عنوان دو مقوله اعتباری چنین‌اند.

برابر رویکرد پیش گفته، تمدن اسلامی در دوره‌های مختلف با هویت‌های گوناگونی ظاهر شد. چه بسا در قیاس با پیشینه یا پسینه خود و یا در مقیاس دیگر تمدن‌ها، به اوصاف خوب یا بد شناسایی شود و این مدعا، غیر از باور به سیر حیاتی تمدن اسلامی به مثابه یک واقعیت حیاتمند یا ادوار آن است. با این همه، اگر در تاریخ با تنوع تمدنی روبرو باشیم، چگونه می‌توان بر همه آنها نام تمدن اسلامی نهاد؟ به اختصار می‌توان گفت قرار گرفتن همه آنها زیر چتر یا سایه دیانت اسلامی، اطلاق چنین عنوان عامی را مجاز می‌سازد (زرین کوب، ۲۹).

برای مفاهمه بهتر، سه سطح از آنچه اسلام خوانده می‌شود، باید از هم تفکیک کرد. اول اسلام آموزه که مجموعه‌ای از دستورات و احکام و اخلاقیات مندرج در قرآن و سنت نبوی است که به انگیزه تأثیر در مخاطب بیان می‌شود، دیگراسلام فرهنگ است که با تثبیت آن آموزه‌ها در ذهنیت مسلمانان شکل می‌گیرد، ذهنیتی که نه تحقق تام و تمام آن آموزه‌هاست و نه صرفاً از آنها ساخته می‌شود، بلکه آمیزه‌ای از آنها و دیگر آموزه‌ها و فرهنگ‌هاست. سه دیگر اسلام تمدن یا اسلامی است که در حیات اجتماعی مسلمانان نمود و تحقق یافته و هویت روابط اجتماعی آنان را سامان می‌دهد و بی‌گمان از فرهنگ اسلامی و فرهنگ‌های دیگر تاثیر پذیرفته است. از این‌رو آچه به عنوان تمدن اسلامی تعریف می‌شود، رهاوردی زمانمند و متأثر از رنگ دوره‌ای است که در آن شکل می‌گیرد و به این معنا می‌توان از تمدن‌های اسلامی سخن گفت، اما آیا همه اینها با آنچه مطلوب اسلام، در سطح آموزه و حتی فرهنگ بوده، همسویی دارد یا خیر، پای بحث دیگری را به میان می‌کشد. فاصله یا تفاوت میان تمدن موجود یا تمدن به مثابه وصف با تمدن مطلوب یا تمدن به مثابه عیار (=نوعی زندگی روحی انسانی. رک. توین‌بی، *تمدن در بوته آزمایش*، ۵۹) که چه بسا در دوره‌هایی از تاریخ، فاصله‌ای بسیار

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

و عمیق بوده باشد، چنانکه تمدن اسلامی در عهد امویان، با تمدن اسلامی در دوره اول عباسی، با آنچه در دوره آل بویه یا سلاجقه یا صفویه یا دیگر دوره‌های تاریخی و سرزمین‌ها رخ داد، نه همگونی تام و تمام داشته نه با عیار تمدن اسلامی کاملاً منطبق است، در عین حال انکار اسلامی بودن هیچ یک از آنها نیز پذیرفته نیست، از این رو باید اذعان کرد که هر یک تمدنی اسلامی‌اند، اما مولود بستر زمانی و مکانی خود. بررسی این تمدن در ادوار مختلفی می‌تواند صورت گیرد. القای رنگ و پوششی کل نگرانه به آن، متکی بر دیدگاه واقعیت انگاری تمدن، به مثابه یک حقیقت است که تاکنون بحث مستقلی در خصوص آن صورت نگرفته است.[1]

راهکار پیشنهادی برای دوره‌های تمدن اسلامی

اگر تمدن اسلامی به معنای نوعی از زندگی اجتماعی هویت یافته در زیست‌جهان مسلمانی باشد که در آن انسان‌ها بر پایه آموزه دینی از آزادی برابرانه، امنیت، نظم و فرهنگ برخوردار بوده و امکان ابراز خلاقیت می‌یابند، به سختی می‌توان دوره قابل دفاع یا متمدنانه‌ای (تمدن اسلامی عیار) در تاریخ اسلام شناسایی کرد. نگاهی به زندگی اجتماعی مسلمانان در دوره‌های مختلف تاریخی، مؤید این مدعاست. لذا از این منظر، دوره‌ای که با عنوان عصر شکوفایی تمدن اسلامی معرفی می‌شود، بیش از آنکه معطوف به حیات عمومی و جامعه مسلمانان باشد، جنبه خاصی از زندگی مسلمانی را نظر دارد که چه بسا با آنچه مطلوب رسالت اسلامی است بسیار دور باشد. به همین سبب بزرگانی در همان دوره‌ها به نقد جدی وضع فکری فرهنگی زمانه خویش روی کرده بودند.[2]

به نظر می‌رسد این تمدن از زمانی که هویت پیدا کرد، تقریباً مسیر یکنواختی را پشت سر نهاد که در مجموع از آنچه در جهان پیرامونی‌اش قرار داشت، عقب مانده به شمار نمی‌آمد، چنان که نوع حکومت، تربیت مسلمانان، آموزش‌های علمی و نحوه

۱. ابن خلدون بحث مبسوطی در خصوص زوال پذیری همه پدیده‌های انسانی دارد که قابل تسری به تمدن می‌باشد (رک. *مقدمه*، ۲۵۹– ۲٦۳).

۲. دو کتاب مهم *رسایل اخوان الصفاء* از نویسندگان ناشناس، و *احیاء علوم الدین* غزالی، عملاً در نقد فرهنگ و علوم، و به تعبیری تمدن اسلامی آن زمان تألیف شدند (رک. *اخوان الصفا*، ۱/ ٦؛ غزالی،۱/ ۲).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

تعامل با دیگران نشانگر این مدعاست. مسلمانان جز در قرن اول کـه هنـوز بـه مرحلـه جامعه با هویت تمدنی متمایز و گسترده گـام ننهـاده و در مسـیر هویـت‌یـابی تمـدنی بوده‌اند، بگونه‌ای زیستند که در مجموع در قیاس با دیگر تمـدن‌هـای مقـارن، از حیـث انسانی بودن متمایز بود. البته در بعضی از ادوار که به «من گسترده یا چون خود انگاری دیگران»[1] توجهی ویژه نشان دادند، با شکوفایی بیشتر و اقتدار نفوذ[2]ملموس‌تری همـراه بودند و هر گاه چنین نبودند، دوره سخت و اختناق آلودی را طی کردند، اما منحنی پـر فراز و فرودی را ترسیم نکـرده‌انـد، مگـر برخـی از دوره‌هـا کـه وجـوه انسـان‌مدارانـه پررنگ‌تری را پشت سر نهادند. زمانی از عهد اول عباسـی، بخشـی از دوره حمـدانیان حلب، دوره‌ای از زمان فاطمیان مصـر و همچنـین سـالیانی در دوره امویـان انـدلس و مقداری از عصر آل بویه و سلاجقه و نیز سامانیان و حتی ممالیک و ایلخانی و تیموری و در دوره‌های بعدتر، سال‌هایی از عهد عثمانیان آناتولی و صفویان ایران و مغولان هند، با نگاه تسامحی به شکوفایی رسیدند، یعنی تمدن قابل دفاع‌تری داشتند، امـا در برخـی زمان‌های دیگر چنین نبوده‌اند.

بر این اساس، جنگ‌های صلیبی و حمـلات مغـول، عامـل اصـلی انحطـاط تمـدنی نبودند، بلکه بیشتر امری تابع و زاده عدم توازن زیستی مسلمانان یا ضعف تمدنی آنـان بودند، هر چند خود در ادامه حیات تمدنی مسلمانان نقشی آشکار بازی کردند. با همـه اینها، شاید بتوان تمدن اسلامی را در چهـار دوره متمـایز از هـم شناسـایی کـرد؛ دوره تکوین تمدن اسلامی (قرن‌اول تا نیمه قرن دوم هجری) که عصر شـکل‌گیـری فرهنـگ اسلامی و گام نهادن در فضای نهادینه شده تعاملی بـود. دوره دوم کـه شـاکله تمـدنی مسلمانان ثباتی یافت، عصر توسعه روابط، گسترش گفت و گـو، تسـامح و تسـاهل در تعامل و بالتبع توسعه دانش و پیشرفت علمی بود که قرون چهار و پنج هجری در رأس آن قرار دارد. در این دوره جهان اسلام بیش از هر زمانی به بیرون مرزهای تعریف شده

۱.از این تعبیر با اصطلاحاتی چون تساهل و تسامح یاد شده که وجه برجسته تمدن اسلامی در برخی از دوره‌ها بوده‌است.

۲. مراد از این تعبیر، قدرت نظامی یا سیاسی نیست، بلکه گونه‌ای از زیست و تعامل است که دیگران را به سوی خود جذب می‌کند، چه برآورده شدن نیاز خود را در فضای آنها میسر می‌بیند (رک. رنان، ۲۸۵ به بعد).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

گام نهاد و بیش از هر چیزی به نگاه فراخ انسانی روی آورد و زندگی مناسب‌تری را برای هموندانش تعبیه کرد (متز، ۱/ فصول ۱۲، ۱۵، ۲/ فصول۲۰– ۳۰). پیشرفت علوم یکی از ابعاد آن بوده‌است، البته نباید غافل بود که ملاک انگاری علوم طبیعی و تجربی، به تنهایی نمی‌تواند شاخص مناسبی برای تمدن سنجی به شمار آید (نصر، ۲٦٦–۲٦۷). در این دوره علوم مختلفی با بهره‌گیری از دستاوردهای دیگران که با نهضت ترجمه امکان ظهور یافت و نوآوری‌های چشمگیر مسلمانان در حوزه‌های مختلف علمی، در جهان اسلام سربرآورد و در پاره‌ای از شاخه‌ها به اوج رسید (هونکه، ۱/ ۱۳۵ به بعد). بی‌گمان وضعیتی پدید آمد که اطلاق شکوفایی بر آن چندان بی‌راه نیست. پس از آن دوره‌ای طولانی و یکنواخت و نسبتاً قابل دفاعی را تا دوره معاصر پیمود و این هرگز به معنای بدانگاری تمدن اسلامی یا منحط دانی آن نیست، بلکه وضعیتی بود که در مقیاس دیگر تمدن–ها، همچنان حاوی وجوه مثبت بود. هر چند وضع جهانی و مترصد رقابت/ استعمار با سرعت بیشتری به سوی تمدن مطلوب حرکت می‌کرد و طبعاً شکاف میان آن دو فراخ‌تر می‌نمود. مرحله آخر، عصر جدید است که پیدایی نواندیشی معرفت‌شناسانه و نیز دغدغه‌های آزادی خواهانه با بازخوانی نوین از دیانت اسلامی، مرحله چهارمی را تجربه می‌کند. برخی بر این دوره عنوان نوزایی (بورلو، فصل آخر با عنوان نوزایی دوران معاصر، از ۲۸۱ به بعد) گذاشته‌اند که از یک سده قبل آغاز شد. این مرحله با بروز انقلاب اسلامی در ایران که امکان مدیریت کلان جامعه امروزی بر پایه دیانت اسلامی را با سه شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی به نمایش گذاشت، ظهور آشکاری یافت. گرچه قیام‌ها یا حرکت‌هایی که در دیگر کشورهای اسلامی رخ داد با این شعارها همراه نبودند، اما دغدغه‌هایی این چنینی را دنبال می‌کردند. هر چند این حرکت‌ها هنوز در آغاز راه تمدن شدن است و چه بسا هژمونی تمدن غرب که امروزه چشم همگان را خیره کرده، مانع آن شود (توین‌بی، *تمدن در بوته آزمایش*، ۲۰۲).

نتیجه

طرح مبحثی با عنوان ادوار یا مراحل تمدن اسلامی که مبتنی بر پدیده‌انگاری تمدن

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

است، می‌تواند با ساز و کار خاص خود قابل دفاع باشد، اما وقتی به عنوان امری انتزاعی یا وجودی اعتباری در نظر گرفته می‌شود، چنان که بیشتر تمدن‌پژوهان با چنین رویکردی پیش آمده‌اند، دیگر نمی‌توان از آن زاویه به آن پرداخت، بلکه باید از تمدن اسلامی در دوره‌های مختلف سخن به میان آورد. در این نگره، تمدن اسلامی به مثابه موضوعی قابل مطالعه، در دوره‌ای از تاریخ یا در دوره‌های تاریخی و در عرض جغرافیایی، با محوریت تاریخ، مورد گفت و گو قرار می‌گیرد. ارائه الگویی قانونمند (دارای سیر مشخص) چندان وجاهت علمی ندارد، بنابراین آنچه در نوشته‌های دسته‌ای از محققان آمده که بر اصالت‌انگاری تمدن استوار است، گذشته از آنکه از حوزه دانش تاریخ خارج است، بر منطق درستی نیز استوار نیست، ضمن آن که عملاً مرزبندی مشخصی در نسبت با دیگر مفاهیم اجتماعی پیدا نمی‌کند. تمدن اسلامی در سنجه تمدن عیار، گاه از جایگاهی نسبتاً خوب و گاهی نه چندان خوب برخوردار بوده و در تاریخ فراز و فرودی بسیاری داشته‌است. امروزه با دغدغه‌های نواندیشان و تابع آنچه با محوریت انقلاب اسلامی ایران رخ داده، چه بسا در مسیر جدیدی قرار گیرد و آینده خوشی را نوید دهد، اما این بیش از آن که یک نظریه علمی باشد، یک امید انسانی است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

منابع

- ابن خلدون، عبدالرحمن، *مقدمه*، ترجمه محمد پروین گنابادی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳٦۹.
- اخوان الصفا، *رسائل اخوان الصفا و خلان الوفاء*، دارصادر، بیروت ۱۳۷٦/ ۱۹۷۵.
- الیاس، نوربرت، «متمدن شدن، برایندی در مسیر تعادل»، ترجمه محمد هدایتی: https://www.cgie.org.ir/fa/news/129385
- بورلو، ژوزف، *تمدن اسلامی*، ترجمه دکتر اسدالله علوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد ۱۳۸٦.
- بیات، علی، »بایسته های دوره بندی تمدن اسلامی»، فصلنامه نقد و نظر، شماره ۷٤، ۱۳۹۳.
- توین بی، آرنولد، *بررسی تاریخ تمدن*، محمد حسین آریا، اول، امیرکبیر، تهران ۱۳۷٦ش.
- توین بی، آرنولد، تمدن در بوته آزمایش، ابوطالب صارمی، سپهر، تهران، ۱۳۵۳.
- جان احمدی، فاطمه، *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، دفتر نشر معارف، قم ۱۳۸٦.
- جعفریان، رسول، *نگاهی به ادوار تمدن اسلامی*، مجله ماه تاریخ و جغرافیا، ش۱۰۷ و ۱۰۸، سال ۱۳۸۵.
- دمیرچی، شهاب الدین، *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام(ویژه علوم پزشکی)*، دفتر نشر معارف، قم ۱۳۸۹.
- دورانت، ویل، *مشرق زمین گاهواره تمدن*، ترجمه احمد آرام، موسسه فرانکلین، تهران ۱۳٤۳.
- دورانت، ویل، *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خویی، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ششم، تهران ۱۳۷۰.
- رنان، کالین-ا، *تاریخ علم کمبریج*، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۱ش.
- زرین کوب، عبدالحسین، *کارنامه اسلام*، امیرکبیر، تهران ۱۳۷٦.
- غزالی، ابوحامد محمد، *احیاء علوم الدین*، دارالکتاب العربی، بیروت، بی‌تا.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]

- متز، آدام، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، امیرکبیر، تهران ١٣٦٤.
- مهیمنی، محمد علی، *گفت و گوی فرهنگ و تمدن‌ها*، نشر ثالث، تهران ١٣٧٩.
- نجفی، موسی، «ادوار تاریخی و فلسفه تمدن اسلامی و نسبت آن با تاریخ تمدن غرب»، مجله غرب شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره دوم، زمستان ١٣٩١.
- نصر، سید حسین، *اسلام و تنگناهای انسان متجدد*، ترجمه انشاء الله رحمتی، نشر سهروردی، تهران ١٣٨٩.
- ولایتی، علی اکبر، *فرهنگ و تمدن اسلامی*، دفتر نشر معارف، قم ١٣٨٣.
- هونکه، زیگفرید، *فرهنگ اسلام در اروپا*، ترجمه مرتضی رهبانی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ١٣٦٠.
- یوکیشی، فوکوتساوا، *نظریه تمدن*، ترجمه چنگیز پهلوان، نشر گیو، تهران ١٣٧٩.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-17]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1398.1.34.1.7]